

**مکتی بر نقد "روشنگر سنت زده" آقای صدیق رهپو****در رابطه با جرگه انتخاب احمدشاه درانی**

(نشر شده در سایت افغان سباوون-۲۰۱۵/۴/۲۵)

نام آقای رهپو را در سالهای اقتدار کامل در افغانستان شنیده بودم که مدیرمسئول اخبار کابل تایمز بود و چون این اخباریگانه روزنامه انگلیسی زبان کابل بود، لهذا میتوان گفت که ایشان بر زبان انگلیسی تسلط دارند و تسلط بر این زبان مهم بین المللی در میان اعضای حزب برسر اقتدار یک امتیاز بزرگ شمرده میشود.

بعدها شنیدم که جناب رهپو، بحیث سفیر افغانستان در جمهوری بلغاریا تقریباً اند و چندسالی گوشش از شنیدن صدای مهیب انفجار راکتهای که از سوی مجاهدین برکابل فیرمی شدند، آسوده و آرام شده است.

در ایام مهاجرت در نیمه دهه ۹۰ قرن گذشته اطلاع یافتم که جناب رهپو در آلمان اقامت دارند و مجله ای بنام روشنی را رهبری و نشر میکنند. بعد تر از طریق همکاری قلمی با آن مجله رابطه مکتوبی میان ما ایجاد گردید و سپس در یکی دو محفل فرهنگی که از سوی کلوپ قلم افغانها در سویدن برگزار گردیده بود، باهم روبرو و معرفی شدیم و کمی بیشتر باهم آشنا گردیدیم. اتم خوش برخورد و مؤدب است و در ابراز نظریات خود کمی بی پرواست و باکی ندارد اگر از ابراز نظرش کسی آزرده یا خفه شود.

وی در حالی که در رشته حقوق تحصیل کرده و در فعالیت های سیاسی حزب دموکراتیک خلق عملاً اشتراک داشته است، با ادبیات و نویسندگی سروکار دارد و در بخش های دیگری چون تاریخ و باستان شناسی نیز دست میزند و چون زبان انگلیسی میداند با خواندن یک مطلب تاریخی در متون انگلیسی، گاهی چنان موقف میگیرد که وی در بخش تاریخ افغانستان نیز مؤرخ ورزیده و پیشتازی است که کسی به او نمیرسد، به همین خاطر او بر تاریخ های غبار و نوشته های حبیبی و غیره به چشم حقارت می بیند و فهم و آگاهی آنها را در تاریخ نگاری بسی پائین تر از خود می شمارد، و گاهی احکامی در تاریخ صادر میکند که انسان را دچار حیرت میسازد.

مثلاً وی در مقاله مطول ۲۵ صفحه ای اخیر خود تحت عنوان «**روشنگر سنت زده**» که موضع گیری های متغیر و پس روانه یک عضو ارشد پرچمی بنام حمید روغ، را مورد نقد خود قرار داده است، و سخت جالب و خواندنی میباشد، مگر آنجا که موضوع جرگه در حیات سیاسی افغانستان مطرح شده و آقای روغ، بحق دولت معاصر افغانستان را نتیجه "جرگه" شمرده است، مرکب تاریخ دانی آقای رهپو میلنگد و برای تردید نظر آقای روغ، نه تنها از تدویر جرگه برای انتخاب احمد شاه درانی انکار میکند، بلکه مدعی میشود که احمدشاه قبل از رسیدن به قندهار خودش را پادشاه اعلان نموده بود و وقتی به قندهار رسید، بر تخت شاهی نشست؟؟؟

عین جملات آقای صدیق رهپو چنین است: «او (روغ) سپس دولت نوین افغانستان را - ۱۷۴۷ - را محصول جرگه می داند. به باورم از دولت نوین افغانستان با مرز های جهانی کنونی می توان در ۱۸۸۰، گپ زد، نی پیش تر از آن. به باورم او بی خبر از این امر است که آن مفهومی که سیاستمداران ما به مردم قبولاندند که احمد ابدالی در نتیجه جرگه به قدرت رسید، از پای بست نادرست است. این دیگر روشن تر از آفتاب است که احمد ابدالی پس از آن که نادر افشار به وسیله گروه رقیب درون خودش در خیوشان کشته شد، احمد ابدالی با مقام نظامی که در آن ساختار داشت، همراه با لشکر جرار، خیوشان را ترک نمود و با سرعت باد و برق راهی قندهار شد. او حتی پیش از آن که وارد قندهار شود، پادشاهی اش را اعلام نمود. او همراه با یاری سران قبیله گان دیگر افغان ( پشتون ) و دیگر قومان کشور، بر سریر تخت نشست. البته یاد مان نرود که در این خط دست یافتن او به غنیمت هایی که نادر افشار از هند گرد آورده بود و این گنجینه، راهی خیوشان بود، نقش مهمی در تحکیم پایه های قدرتش بازی نمود. بعد مورخان رسمی در آن میان غلام محمد غبار، و دیگران این افسانه جرگه را سر و سامان دادند.

**جملاتی که زیر آنها خط کشیده شده از طرف من قابل تأمل و ایراد اند و من بر همین جملات کمی بحث خواهم نمود.**

اولین ایراد من بر آقای رهپو، برنام احمدشاه درانی است. احمدشاه درانی به سبب خدمات ارزنده اش در تأسیس

دولت معاصر افغانستان در ۱۷۴۷ و توسعه و تحکیم قلمروش از سوی مردم ما به لقب "بابا" یاد میگردد و این لقب را مردم قندهار از روی احترام همواره با نامش یاد میکنند، ولی آقای رهپو، در این دو پرگراف همه جا نام احمدشاه درانی را بصورت "احمدابدالی" ذکر میکند، توگونی او با یک نوکر خود طرف است که اهل خانواده اش او را باسم احمدابدالی صدا میکرده اند. نه خیر آقای رهپو! اگر شما در قندهار بروید و بپرسید که خانه احمدابدالی کجاست، مردم خواهندگفت ما در قندهار بنام احمدابدالی کسی را نمی شناسیم ولی اگر بگویند که گنبداحمدشاه بابا کجاست؟ هرکس بشما نشانی آن را میدهد. بنابراین توقع ما اینست تا کسی را که خدمتگار این مردم بوده و به فرزندان این آب و خاک، کشوری بنام افغانستان از خود به میراث گذاشت تا بطور مستقل در آن زندگی کنند و صاحب هویت ملی خود باشند، نباید به چشم خورد و سبک دیده شود. اگر ما تحصیل کردگان اینقدر نسبت به بزرگان تاریخ کشور خود ناسپاس و بی باک باشیم، از افراد مکتب نخوانده چه توقعی میتوان داشت؟ مقام و منزلت احمدشاه را مؤرخ انگلیس الفنسنتن بهتر از ما شما درک کرده و در کتاب «بیان سلطنت کابل» چنین نوشته میکند: «براستی اگر پادشاهی در آسیا سزوار احترام ملت خود باشد، آن شاه جز احمدشاه کسی دیگری نیست.» (الفنسنتن، افغانان، ترجمه آصف فکرت، ص ۳۸۱)

ایراد دوم من برسرخان آقای رهپو اینست که میگوید: «او (احمدشاه درانی) قبل از رسیدن به قندهار خود را پادشاه اعلام کرده بود و همینکه به قندهار رسید، بر تخت شاهی نشست» این ادعای آقای رهپو، فقط باور شخصی اوست و مبنای تاریخی ندارد و اگر میداشت باید سند ارائه میکرد و اگر سندی برای اثبات ادعای خود ندارد باید سخنش را پس بگیرد تا جوانان گمراه نگردند. باید توجه داشت که در اردوی افغانی که از خبوشان (نه خبوشان) خراسان بسوی قندهار حرکت میکرد، رجال نظامی مقتدری مثل نورمحمدخان علیزانی معروف به "میرافغان" وجود داشت که قوماندان این اردو بود و از لحاظ مقام نظامی و قوت قومی نیرومند تر از احمدخان ابدالی معاون خود شمرده میشد. علاوه بر سران لشکر افغانی افزون بر نورمحمدخان علیزانی، محبت خان پوپلزانی، موسی خان اسحاقزانی، نصرالله خان نوری و حاجی جمالخان بارکزی، هریکی با پشتوانه قومی نیرومند خود در آن لشکر حضور داشتند که خود را بیشتر از احمدخان ابدالی مستحق پادشاهی میدانستند. حتی در ۸ روز مباحثه در جرگه حاضر نبودند از حق خود درگذرند و او را به پادشاهی برگزینند، پس چطور ممکن بود که احمدخان ابدالی در راه بازگشت اعلان پادشاهی نماید و پادشاهی اش بدون چون و چرا پذیرفته شود؟ معلوم است که احمدخان (سدوزانی) روحیه قدرت طلبی هریک از سران سپاه افغانی را بدرستی درک مینمود و بنابراین موضوع انتخاب پادشاه را مطرح نکرد تا باعث بروز مخالفت ها و جنگ در میان شان نگردد. آنچه منابع و مدارک کتبی بر آن اتفاق نظر دارند، اینست که احمدخان ابدالی (سدوزانی) پس از مواصلت به قندهار و پیش از رخصت کردن سپاه، سران و بزرگان لشکر را در نزدیک شهر نادرآباد در محل زیارت "شیخ سرخ" (یا شیرسرخ) به مشوره فراخواند که از میان خود یک نفر را بحیث پادشاه انتخاب کنند تا منبعذ از اوامر آن پادشاه اطاعت کنند و از کسی دیگر فرمان نپذیرند و مالیات به کشور دیگری نپردازند. (سراج التواریخ، ج ۱، ص ۱۲، گنداسنگه، درانی احمدشاه، ترجمه پشتو از نصرالله سویمن، ۱۳۶۶، ص ۳۵-۴۰، تاریخ سلطانی، ص ۱۲۲، چاپ ۱۸۸۱ بمبئی)

موضوع انتخاب احمد خان ابدالی (سدوزانی) به حیث پادشاه در جرگه «شیخ سرخ» یا (شیرسرخ) در تاریخ های متعدد دیگر علاوه از سراج التواریخ، در تاریخ احمدشاهی نوشته سیدحسین شیرازی، تاریخ حیات افغانی، تاریخ سلطانی، صولت افغانی، شوکت افغانی، تئمه البیان سید جمالالدین افغان، ظفرنامه رنجیت سنگه، تاریخ مختصر افغانستان، تاریخ احمدشاه بابا از غبار، د پبنتوتاریخ قاضی عطاء الله خان، پبنتانه دتاریخ په ربای از ظفر کاکاخیل، و غیره تاریخها ذکر شده است که همگی قبل از نشر تاریخ غبار (افغانستان در مسیر تاریخ) نوشته شده اند. باری جهانی نیز زیر عنوان: «هم شاعر اوهم پاچا» مقالاتی در سایت پیام وطن به استناد کتاب «د غنمووری» (خوشه های گندم) اثر مرحوم عبدالروف بینوا، نوشته و در آن جریان جرگه شیرسرخ قندهار را شرح داده است. پس این نوشته ها افسانه ساخته و بیافته دولتمردان افغانستان بعد از احمدشاه نیستند.

**داکتر گندا سنگه** در تاریخ احمدشاه درانی از منابع فراوانی یاد میکنند که اکثراً معاصر و یا نزدیک به عصر احمدشاه درانی نوشته شده اند و مبنای تاریخ تشکیل دولت معاصر افغانستان شمرده میشوند. در این منابع همه گی از انتخاب احمدشاه ابدالی در جرگه شیرسرخ یاد کرده اند. علاوه بر جرگه شیرسرخ و انتخاب احمدشاه ابدالی بحیث پادشاه افغانستان توسط جنرال فریه فرانسوی که در سال ۱۸۴۶ از قندهار دیدن کرده و محل این جرگه را دیده بود،

بطورمشرح ذکر شده است وگواه مهمی بر تدویر جرگه «شیخ سرخ» در مورد انتخاب احمدشاه است که نام آن محل در ادبیات شفاهی محلی بصورت «شیرسرخ» اعلام گشته است. (تاریخ افغانها، ترجمه سهیل سبزواری، فصل ششم، سایت آریانی) بنابراین **تردید مسئله انتخاب احمدشاه درانی** در جرگه شیخ سرخ، ضرورت به اسناد قوی تاریخی دارد، نه به سخن غیرمستند که برخلاف همه منابع تاریخی گفته میشود. حتی مؤرخ دربار احمدشاه، محمودالحسینی، که ۴ سال بعد از انتخاب احمدشاه، بحیث مورخ دربار استخدام شده بود، با آنکه از جرگه نام نمیبرد، اما وقتی مینویسد: «تمام خوانین عظام و رؤسا و سرکردگان و الامقام بعد از مصلحت و کنکاش از خواص و عوام به جمعیت و ازدحام تمام وارد درگاه سپهر احتشام گردیده متفق اللفظ و الکلمه استدعای جلوس میمنت مانوس اقدس بر اورنگ سلطنت موروثی نمودند...» (تاریخ احمدشاهی، ص ۱۸) نشان میدهد که مسئله انتخاب احمدشاه در میان سران و بزرگان لشکر مورد بحث و کنکاش و مشورت قرار گرفته است و معنی جرگه نیز همین بحث و مشورت و کنکاش است. در افغانستان اعلام پادشاهی حتی بعد از مرگ احمدشاه درانی بدون تائید جرگه سران اقوام و روحانیون، مشروعیت نداشته است و جانشین شاه و لوپسرشاه هم می بوده، مجبور بوده، تائید بزرگان لشکری را که مرکب از بزرگان و سران اقوام بودند، با خود داشته باشد. امیدوارم آقای رهپو با ابراز نظرهای غیر دقیق و غیرمستند، آب به آسیاب دشمنان تاریخ افغانستان و بخصوص خراسان طلبان نیندازند و ذهنیت کتله های انبوه اقوام و قبایل پشتون را تخریش و تحریک نه نمایند.

سومین ایراد- اشاره آقای رهپو به خزینه ای که بنام غنیمت های جنگی نادر افشار یاد کرده، باید توضیح کنم که آن خزینه غنیمت نبوده بلکه مالیاتی بود که سالها بعد از فتح هند توسط نادر، از ملتان و سند و بلوچستان و هند توسط عمال نادر جمع آوری شده بود و به خراسان انتقال می یافت، این خزانه غیبی که معادل یک میلیون و ۳۶۰ هزار طلا و نقد و جنس میشد (غبار، ص ۳۶۰)، بعد از انتخاب احمدشاه به قندهار رسید، نه قبل از انتخابش و احمدشاه بابا از آن بطور معقولی در تقویت سپاه و توسعه حاکمیتش استفاده کرد.

فریه هم متکرر میشود که: «افغانها هنوز در جریان مراسم تاجگذاری میباشند که آغا خان شیرازی، رئیس گمرک یا خزانه نادرشاه در سند و پنجاب، با دو کرور پول (۱۳۶۰۰۰۰ لیره)، الماس و شال به کندهار میرسد. احمد شاه فوراً این خزانه را تصرف نموده و آنرا در بین افسران، افراد ارتش و مستخدمین حکومت توزیع میکند؛ این سخاوت بزرگ، نقش بزرگی نسبت بهمه فضایل شخصی و منشای نجیبانه او در حرفه آینده او بازی میکند.» (فریه، فصل ششم)

چهارمین ایراد من براقای رهپو اینست که مینویسد: **«به باورم از دولت نوین افغانستان با مرز های جهانی**

**کنونی می توان در ۱۸۸۰، گی زد، نی پیش تر از آن.»**

نه خیر آقای رهپو! دولتی که توسط امیر عبدالرحمن خان در ۱۸۸۰ شکل گرفت، ادامه دولت احمدشاه درانی است که بنابر ضعف جانشینانش و بر اثر زد و خورد ها و کشمکش های قومی و قبیلوی از یکسو، و تجاوز و پیشروی دو قدرت استعماری وقت (انگلیس و روسیه تزاری) از سوی دیگر، کوچک و کوچک تر شد تا اینکه امیر عبدالرحمن خان، بعد از روی کارشدنش در ۱۸۸۰، برای جلوگیری از پیشروی بیشتر دول استعماری با وساطت انگلیس آنرا در داخل مرزهای موجوده محدود نمود. بنابراین بنیاد دولت افغانستان توسط احمدشاه درانی در ۱۷۴۷ گذاشته شد که وسعتش خیلی زیادت از حدود جغرافیایی موجوده بود.

هرگاه تاریخ دولت معاصر افغانستان را به زمان امیر عبدالرحمن خان در ۱۸۸۰ به عقب بکشیم، در واقع آب به آسیاب دشمنان افغانستان انداخته ایم که مدعی اند نام افغانستان از زمان امیر عبدالرحمن خان بر این خطه گذاشته شده است و قبل از آن خراسان نامیده میشد و می باید این کشور دوباره بنام خراسان نامیده شود. هرگاه نظر شما را بپذیریم، در این صورت می باید قیام های مردم افغانستان را در مقابل تجاوز اول و دوم انگلیس از تاریخ خود پاک کنیم، زیرا که به زعم شما، قبل از امیر عبدالرحمن خان، دولتی و سرزمینی بنام افغانستان وجود نداشته است تا در برابر تجاوز بیگانگان از خود عکس العمل و مقاومت نشان بدهد، وگویا نابودی ۱۶ و نیم هزار قشون انگلیس در راه کابل - جلال آباد توسط ملیون افغان بسرکردگی وزیر اکبرخان در دو هفته اول جنوری ۱۸۴۲ یک افسانه است و ما به ناحق به احساسات و روحیه آزادی خواهی مردم خود مباحثات مینمائیم؟ چنین سخنان از زبان کسی که درس حقوق خوانده و عمری در راه سیاست قدم زده است، به نظرم غیرمسئولانه، ظلم و تجاوز صریح در حق تاریخ کشور و تاریخ مبارزات آزادی خواهی مردم ما به حساب میرود. و مردم چیز فهم کشور تحمل چنین ظلمی را نخواهند داشت و خواهی نخواهی

دست رد به سینه ظالم خواهند زد.

پنجمین ایراد برنوشته آقای رهپو این است که: «مورخان رسمی در آن میان غلام محمد غبار، و دیگران این افسانه جرگه را سر و سامان دادند» باید توجه داشت که مرحوم غبار مؤرخ درباری نبوده است و هنگامی که کتاب افغانستان در مسیر تاریخ خود رابه چاپ رساند (۱۳۴۶ش/۱۹۶۷م)، هیچگونه شغل رسمی دولتی نداشت. پس نمیتوان براو تاپه مؤرخ دولتی مثل ملافیض محمدکاتب، مؤرخ دربار امیر حبیب الله خان را زد. از جانب دیگر، غبار بخاطر موضعگیری روشنفکرانه اش، و سوابق مشروطه خواهی، اغلباً مغضوب رژیم شاهی نیز بود و مدتها از عمر خود را بخاطر داشتن روحیه ضد سلطنتی یا در تبعید ویا در زندان سپری نموده است.

واما "جرگه" سنت است، مگر افسانه نیست که به سفارش دولتمردان توسط مورخان ساخته و پرداخته شده باشد. «جرگه» اساساً یک نهاد عرفی متعلق بدوره «پدرسالاری» است که در مجامع کم رشد برای حل و فصل امور قبیله تشکیل میشد. در افغانستان هر وقتیکه در بین افراد قبیله بر سر استفاده از چراگاه یا جنگل و یا بر سر اراضی قابل کشت و استفاده از حقایق آن یا بر سر تقسیم میراث میان ورثه در یک خانواده نزاعی رخ میداد، جرگه ریش سفیدان برای رفع غایله و صلح میان طرف های درگیر دایر میشد و بر موضوع مورد نزاع حکمیت و داوری صورت میگرفت و هر فیصله ای که جرگه مینمود برای طرفین قابل احترام و مرعی الاجرا پنداشته میشد. در کشور ما هنوز هم در میان قبایل «جرگه ها» نقش مهمی ایفا میکنند. البته متناسب با رشد مناسبات فیودالی، جرگه ها نیز از حالت ساده ابتدائی که شکل خالص مشورتی «ریش سفیدان» قبیله را داشت، بیک شورای اشرافی و فیودالی قبیله یا منطقه تبدیل شده رفت. از قرن هژدهم ببعده (عهد میر و بیس خان) دولت های افغانستان هم تشکیل این جرگه ها را روی مسایل مهم ملی، به عنوان یکی از پایه های مشروعیت قدرت برسمیت شاختند و به آن اعتبار بخشیدند. و یکی از زمینه های مساعد برای اعلام آزادی از زیر سلطه بیگانه گان و عامل موثر در تشکیل دولت معاصر افغانستان بوده است. بنابراین "جرگه" یک واقعیت تاریخی در جوامع کمتر رشد، بخصوص در میان پشتونها در دوسوی خط دیورند هنوز هم زنده و پویا و کارآئی دارد. خوشحالخان ختک گفته است:

**که خبر شی د جرگی په برکت**

**بی جرگی نه به هیخ کار به لاس وانخلی**

قبل از جرگه انتخاب احمدشاه درانی در اکتوبر ۱۷۴۷، میرویس خان هوتکی در قندهار در ۱۷۰۷ برای رهانی مردم از زیر ستم حاکمیت گورگین حکمران صفوی ایران، نخستین جرگه رؤسای اقوام را در **کوکران** (شش میلی غرب شهر قندهار) دایر کرد و در آن راه دفع مظالم حکام صفوی را مطرح نمود. در این جرگه تصمیم گرفته شد تا شکایت نامه ای از دست والی خودکامه صفوی نوشته شود و رؤسای اقوام آنرا امضاء و بدربار اصفهان بفرستند. این نامه بجای رسیدن به دربار صفوی بدست کسان والی قندهار افتاد و در نتیجه به زندانی شدن میرویس خان انجامید. جرگه بعدی پس از بازگشت میرویس خان از سفر حج در ۱۷۰۹ در موضع «**مانجه**» (۲۰ میلی شمال شرقی شهر قندهار) دایر شد که در آن میرویس خان فتوای علمای دینی مکه را برای سران ملی که در جرگه حضور یافته بودند علنی ساخت و توضیح داد که قیام برضد گرگین و سپاهش توجیه شرعی دارد. در این جرگه رؤسا و خوانین ذیل اشتراک داشتند: سیدالخان نصری، بابوجان بابی، بهادرخان، پیرمحمد میاجی هوتک، یوسفخان هوتک، عزیز خان نورزایی، گلخان بابر، نورخان بریج، نوروخان الکوزایی، یحیی خان برادر میرویس، محمد خان برادر زاده او، یونس خان کاکروبرخی دیگر. (حبیبی، تاریخ مختصر افغانستان، ص ۲۴۳) پس از گفتگوی طولانی اعضای جرگه، با سوگند بر قرآن قرار قطعی اتخاذ کردند که گرگین با قشون وی یکجا معدوم گردند و حکومت آزاد ملی تشکیل گردد.

بنابراین انکار از وجود جرگه در قندهار، و اعلان پادشاهی از سوی احمدشاه درانی قبل از رسیدن به قندهار، هیچ تیوری جدید آقای رهپو را ثابت نمیکند، جز اینکه شک و تردید اهل خیره را نسبت به تاریخ فهمی او سبب شود. معلوم دار است که وی در عرصه تاریخ نه در سطح غبار و نه در سطح حبیبی و نه در سطح علامه رشاد، مطالعه و دسترسی به منابع تاریخی افغانستان مثل آنها ندارد، پس بهتر است تا حکم های غیر مستند در مسائل تاریخ کشور صادر نکنند.

بقول حافظ: نه هرکه چهره برافروخت دلبری داند      نه هرکه آئینه سازد سکندری داند

نه هرکه طرف کله کج نهاد و تند نشست      کلاه داری و آئین سروری داند

**پایان**

د پانو شمیره: له ۴ تر ۴

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته راوبولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلیکنی د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولئ